



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

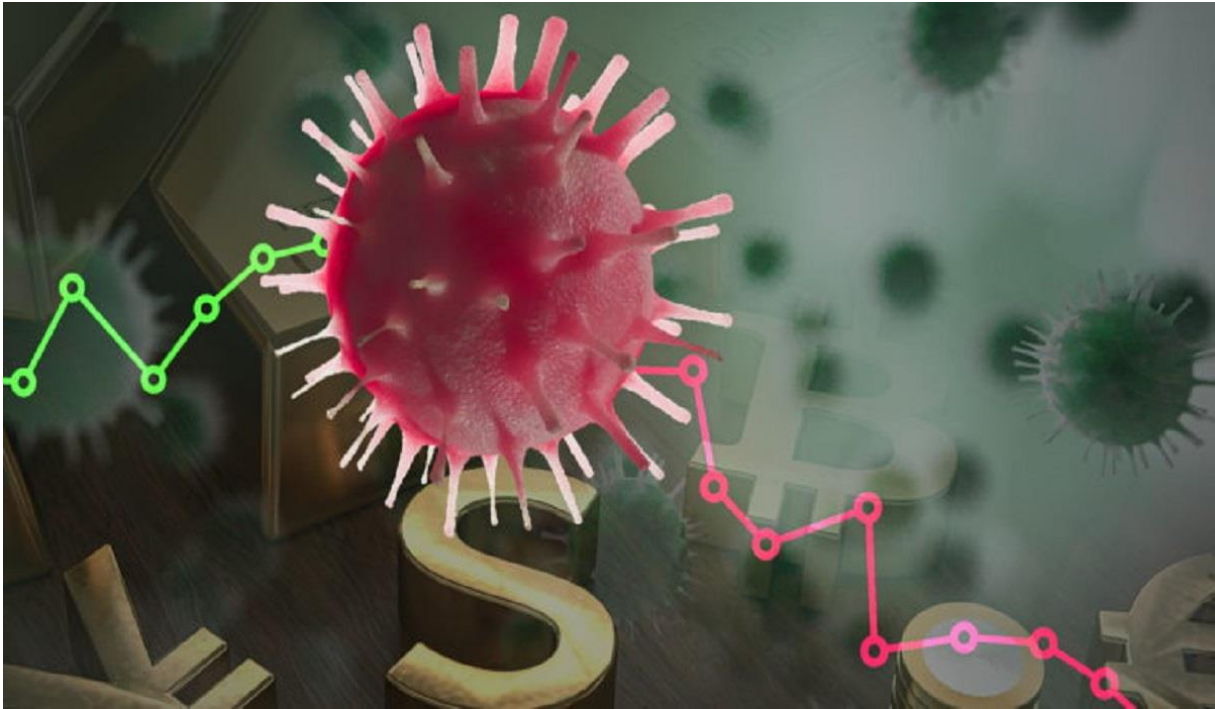
<https://naghd.com>

فراسوی فروپاشی:

سه تأمل درباره‌ی پیامد ممکن

فرانکو بیفو براردی

ترجمه‌ی: سروناز احمدی



فروردین ۱۳۹۹

باید ناگهان از بیخ و بن درباره‌ی چیزی که در ۵۰ سال گذشته به آن معتقد بودیم تجدیدنظر کنیم. شکر خدا (خدا که دیگر ویروس نیست؟) از آنجایی که کسب و کار سابق تعطیل شده، به اندازه‌ی کافی وقت اضافی داریم.

می‌خواهم در مورد سه موضوع مجزا بنویسم. اولاً، پایان تاریخ بشر که به وضوح در برابر چشمانمان پدیدار می‌شود. ثانیاً، رهایی از سرمایه‌داری که در حال وقوع است، و/یا خطر قریب‌الوقوع تکنو-توتالیتاریسم. ثالثاً، بازگشت مرگ (سرانجام) به عرصه‌ی گفتمان فلسفی بعد از انکار مدرن طولانی‌اش و تجدیدحیات بدن به مثابه لذت‌خواهی.

۱. موجودات زنده

شماره‌ی یک. فیلسوفی که به بهترین وجهی درباره‌ی فاجعه‌ی ویروسی کنونی پیش‌بینی کرد، دانا هاراوی است. هاراوی در **مآندن با رنج** مطرح می‌کند که «انسان» یعنی سوژه‌ی فاعل تاریخ دیگر عامل تکامل نیست. انسان‌ها مرکزیت خود را در این فرایند پرهرج‌ومرج از دست می‌دهند و ما نباید مانند نوستالژی‌های اومانسیم مدرن از این بابت ناامید شویم. هم‌هنگام، نباید مانند شیفتگان فرااومانیست تکنولوژی معاصر به دنبال آسایش در توهمات ناشی از راه‌حلی تکنولوژیک باشیم.

تاریخ بشر به پایان رسیده و عاملان جدید تاریخ به زبان هاراوی «موجودات زنده» هستند. منظور از «موجودات زنده» موجودات کوچک بازیگوشی است که کارهای عجیبی از دستشان ساخته است، مثل این که می‌توانند موجب جهش شوند. خب، این همان ویروس است. {ویلیام} باروز ویروس‌ها را عامل جهش‌های بیولوژیکی، فرهنگی و زبانی می‌داند. این موجودات زنده زندگی فردی ندارند. آن‌ها به صورت جمعی در فرآیند تکثیر گسترش می‌یابند.

سال ۲۰۲۰ را باید سالی در نظر گرفت که تاریخ بشر در آن از میان رفته است، نه به این دلیل که انسان‌ها از روی سیاره زمین ناپدید می‌شوند، بلکه به این دلیل که سیاره‌ی زمین که از خودبینی انسان‌ها به تنگ آمده، مبارزه در سطح خرد برای نابودی/اراده‌ی معطوف به قدرت آن‌ها را آغاز کرده است.

زمین در حال شورش علیه جهان است و عاملانش هم سیلاب‌ها، آتش‌سوزی‌ها و بیشتر از همه همان موجودات زنده هستند. بنابراین انسان آگاه، سلطه‌جو و یک‌دنده دیگر عامل تکامل نیست بلکه ماده‌ی مولکولی است، یعنی جریان‌های کوچکی از موجودات زنده و کنترل‌ناپذیری که به فضای تولید و فضای گفتمان هجوم می‌برند و داستان زنان را جایگزین داستان مردان می‌کنند[۱]، یعنی زمانی که عقل غایت‌گرا جای خود را به احساسات و سازگاری با هرج‌ومرج احساسی می‌دهد.

اومانيسم مبتنی بر آزادی هستی‌شناختی بود که فیلسوفان ایتالیایی رنسانس متقدم آن را با نبودِ جبرگرایی الاهیاتی یکی می‌دانستند. جبرگرایی الاهیاتی به پایان رسیده و ویروس جای خدای الاهیاتی را گرفته است.

پایان سوپژکتیویته به عنوان موتور فرآیند تاریخی به معنای پایان چیزی است که ما آن را تاریخ به رسمیت شناخته‌شده می‌نامیم و بر آغاز فرایندی دلالت می‌کند که در آن راهبردهای چندگانه‌ی تکثیر، جایگزین‌های غایت‌گرایی آگاهانه می‌شود. تکثیر یعنی گسترش فرایندهای مولکولی جایگزین تاریخ به‌عنوان پروژه‌ی کلان می‌شود. اندیشه، هنر و سیاست دیگر نه پروژه‌های تمامیت‌بخش (Totalisierung، در معنای هگلی) بلکه فرایندهای تکثیر عاری از تمامیت تلقی می‌شوند.

۲. سودمندی

بعد از چهل سال شتاب نئولیبرالی، مسابقه‌ی دو سرمایه‌داری مالی ناگهان پایان یافته است. یک، دو، سه ماه قرنطینه جهانی، وقفه‌ای طولانی در فرآیند تولید و گردش جهانی انسان‌ها و کالا، دوره‌ی طولانی انزوا، تراژدی این پاندمی ... همه این‌ها قرار است پویایی سرمایه‌داری را شاید به نحوی علاج‌ناپذیر و برنگشتنی درهم بشکنند. قدرت‌هایی که سرمایه‌ی جهانی را در سطح سیاسی و مالی مدیریت می‌کنند، عاجزانه تلاش می‌کنند تا اقتصاد را نجات دهند و مقادیر زیادی پول به آن تزریق کنند. میلیاردها میلیارد دلار ... عدد و رقم‌هایی که امروز دیگر به سمت صفر میل می‌کنند.

ناگهان پول معنای خود را از دست داده است یا در بهترین حالت اهمیت ناچیزی دارد.

چرا دارید به یک جسد پول می‌دهید؟ مگر می‌توانید با تزریق پول به بدن مرده‌ی اقتصاد جهانی آن را دوباره زنده کنید؟ نمی‌توانید. نکته اینجاست که هم طرف عرضه و هم طرف تقاضا در برابر تحریک پول مقاوم شده‌اند، چون این کساد به خاطر دلایل مالی (مانند سال ۲۰۰۸) در حال وقوع نیست، بلکه به علت فروپاشی اجساد اتفاق می‌افتد و اجساد ربطی به انگیزه‌های مالی ندارند.

در حال عبور از آستانه‌ای هستیم که ما را به فراسوی چرخه‌ی کار - پول - مصرف می‌برد.

یک روز که این جسد از حبس در قرنطینه بیرون بیاید، معضل عبارت از برقراری توازن دوباره میان زمان، کار و پول، بازتراز بدهی و بازپرداخت‌ها نخواهد بود. اتحادیه‌ی اروپا به دلیل دغدغه‌اش نسبت به بدهی و تراز ازهم‌گسیخته و تضعیف شده است، اما مردم دارند می‌میرند، بیمارستان‌ها دچار کمبود دستگاه‌های تنفس مصنوعی شده‌اند و پزشکان غرق از خستگی، اضطراب و ترس از ابتلا از پا افتاده‌اند. این مسائل را اکنون نمی‌توان با پول تغییر داد، زیرا معضل پول نیست. معضل این است: نیازهای مشخص ما چیست؟ و چه چیزی برای زندگی انسانی، جمع افراد و درمان سودمند است؟ ارزش مصرفی که مدت‌ها از حوزه‌ی اقتصاد کنار گذاشته شده بود، حالا بازگشته و سودمندی اکنون فرمانرواست.

پول نمی‌تواند واکسنی را که نداریم بخرد، نمی‌تواند ماسک‌های محافظی را که هنوز تولید نشده‌اند بخرد، نمی‌تواند بخش‌های مراقبت‌های ویژه‌ای را بخرد که اصلاحات نئولیبرالی نظام بهداشت و درمان اروپا ویران کرده‌اند. نه؛ پول نمی‌تواند چیزی را بخرد که وجود ندارد. فقط دانش، فقط کار هوشمندانه است که می‌تواند چیزی را بخرد که وجود ندارد.

پس اینک پول عاجز است. فقط همبستگی اجتماعی و هوش علمی زنده هستند و می‌توانند از نظر سیاسی قدرتمند شوند. برای همین است که فکر می‌کنم وقتی قرنطینه‌ی جهانی پایان یابد، به حالت عادی بازخواهیم گشت. حالت عادی هرگز باز نخواهد گشت. آنچه پس از آن اتفاق خواهد افتاد هنوز مشخص نشده و قابل پیش‌بینی هم نیست.

ما با دو بدیل سیاسی مواجه هستیم: یا یک نظام تکنو-توتالیتار که با توسل به خشونت اقتصاد سرمایه‌داری را دوباره راه‌اندازی می‌کند، یا رهایی فعالیت انسان از انتزاع سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای مولکولی مبتنی بر سودمندی.

دولت چین از همین حالا در مقیاسی عظیم به آزمایش با سرمایه‌داری تکنو-توتالیتار پرداخته است. این راه‌حل تکنو-توتالیتار که با لغو موقت آزادی‌های فردی انتظارش می‌رفت، همان‌طور که آگامبن در [متون بحث‌برانگیز اخیر](#) خود به‌درستی اشاره کرده است، ممکن است به نظام حاکم زمان آینده تبدیل شود.

اما آنچه آگامبن می‌گوید فقط توصیفی بدیهی از وضعیت اضطراری فعلی و آینده‌ی احتمالی است. من می‌خواهم فراتر از آنچه محتمل است بروم، زیرا امر ممکن جذابیت بیشتری برایم دارد. و امر ممکن در از میان رفتن انتزاع و بازگشت پرشور پیکر مشخص به عنوان حامل نیازهای مشخص نهفته است.

امر سودمند به عرصه‌ی اجتماعی بازگشته است. سودمندی که از مدت‌ها پیش به دست فراموشی سپرده شده بود و فرآیند تعیین ارزش انتزاعی سرمایه‌داری آن را انکار می‌کرد، اکنون فرمانروای صحنه است.

آسمان در این روزهای قرنطینه صاف است، جو عاری از ذرات آلاینده است، زیرا کارخانه‌ها بسته هستند و ماشین‌ها نمی‌توانند دور بزنند. آیا ما به اقتصاد آلاینده بازمی‌گردیم؟ آیا به جنون عادی تخریب برای انباشت و شتاب بی‌فایده برای تولید فقط ارزش‌های مبادله‌ای بازمی‌گردیم؟ نه؛ ما باید به سمت ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر تولید آنچه سودمند است، پیش برویم.

اکنون به چه چیزی نیاز داریم؟ اینک به طور اضطراری به واکسنی در برابر این بیماری، ماسک‌های محافظ و تجهیزات مراقبت‌های ویژه نیاز داریم. در درازمدت به غذا، عاطفه و لذت نیاز داریم. به فرهنگی نوین از مهربانی، همبستگی و صرفه‌جویی نیاز داریم.

بدیهی است که آنچه از قدرت سرمایه‌داری باقی مانده، تلاش می‌کند تا یک نظام کنترل تکنو-توتالیترا را بر جامعه تحمیل کند. اما بدیل اینک اینجاست، یعنی جامعه‌ای عاری از اجبارهای انباشت و رشد اقتصادی.

۳. لذت

سومین نکته‌ای که می‌خواهم درباره‌ی آن تأمل کنم، بازگشت مرگ‌ومیر به عنوان ویژگی بارز زندگی انسانی است. سرمایه‌داری تلاشی خارق‌العاده برای غلبه بر مرگ بوده است. انباشت، همان جایگزینی (Ersatz) است که جای مرگ را به انتزاع ارزش یعنی تداوم مصنوعی زندگی در بازار می‌دهد.

ارتباط در پاندمی ممنوع است، باید در خانه بمانید، به ملاقات دوستان نروید، فاصله‌ی خود را حفظ کنید و کسی را لمس نکنید. زمانی که به‌طور آنلاین صرف می‌شود، ناگزیر در حال گسترش است. همه‌ی روابط اجتماعی یعنی کار، تولید و آموزش نیز به این سپهر منتقل شده‌اند که از ارتباط جلوگیری می‌کند. تبادل اجتماعی آنلاین دیگر امکان پذیر نیست. پس از گذشت هفته‌ها و ماه‌ها از این وضعیت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

شاید، همانطور که آگامبن پیش‌بینی می‌کند، وارد جهنمی توتالیترا شویم از یک سبک زندگی که طبق آن همه به هم مرتبط هستند. اما سناریوی دیگری ممکن است.

اگر اضافه بار ارتباط طلسم را بشکنند چه خواهد شد؟ وقتی که سرانجام این پاندمی از بین برود (با فرض این که از بین خواهد رفت)، احتمال دارد تشخیص روان‌شناختی جدیدی خودش را به ما تحمیل کند: آنلاین بودن برابر است با بیماری. ما همچنین ناگزیر خواهیم بود جنبش محبت‌آمیزی را متصور شویم و آغاز کنیم که جوانان را مجبور سازد صفحه نمایش‌های پیونددهنده‌ی خود را به عنوان یادآور دوران ترس و انزوا خاموش کنند. این بدان معنا نیست که باید به بیکاری و خستگی مفرط جسمانی سرمایه‌داری صنعتی بازگردیم؛ بلکه به این معناست که باید از وفور زمانی که خودکارسازی آن را از بودن در اسارت کار جسمانی رها کنید، بهره بگیریم و زمان خود را به لذت جسمانی و ذهنی اختصاص دهیم.

شیوع گسترده‌ی مرگ که در این پاندمی شاهد آن هستیم، شاید دوباره باعث شود به زمان در حکم فرصتی برای لذت‌بردن بنگریم، نه به عنوان وسیله‌ای برای به تعویق انداختن لذت.

مردم شاید در پایان این پاندمی، در پایان دوره‌ی طولانی انزوا، باز هم به پوچی ابدی ارتباط مجازی و فاصله‌گرفتن و یکپارچگی تکنو-توتالیترا ادامه دهند. این امر هم ممکن و هم محتمل است. اما نباید محدود به امر محتمل شویم. باید امر ممکن را که در زمان حال نهفته است کشف کنیم.

شاید مردم پس از ماه‌ها ارتباط آنلاین مداوم، در جستجوی ارتباط از خانه‌ها و آپارتمان‌های خود خارج شوند. شاید جنبشی برای اتحاد و مهربانی به پا خیزد که مردم را به سمت رهایی از دیکتاتور پیونددهنده سوق دهد.

مرگ به کانون چشم‌انداز برگشته است؛ مرگ‌ومیری که مدت‌ها انکار شده بود، انسان را زنده نگه می‌دارد.

* نوشته‌ی حاضر در ۳۱ مارس ۲۰۲۰ در سایت e-flux conversations در لینک زیر منتشر شده است:

<https://conversations.e-flux.com/t/beyond-the-breakdown-three-meditations-on-a-possible-aftermath-by-franco-bifo-berardi/۹۷۳۷>

۱. نویسنده با واژه‌های History که در زبان انگلیسی به معنای تاریخ است و سه حرف ابتدایی‌اش یعنی His را به صورت صفت ملکی مذكر دیده و Her-story که ساخته‌ی خودش است و در آن صفت ملکی مونث جایگزین شده، بازی کرده است - م.

۲. مقصود واژه‌ی History است با H بزرگ در مقابل history با h کوچک، و به معنای مجموعه اتفاقاتی در گذشته که در تاریخ بشر از اهمیت برخوردارند و برای اثبات وجود آن‌ها شواهدی در دسترس است - م.